

مجله مطالعات انتقادی ادبیات
فصلنامه دانشگاه گلستان
سال دوم / شماره مسلسل پنجم / بهار ۱۳۹۴

بازتاب اندیشه‌های ملامتی در شعر فخرالدین عراقی

شهرام احمدی^{۱*}، مریم طالبی ولنی^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مازندران،
کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی و دبیر آموزش و پرورش شهرستان چالوس
تاریخ دریافت: ۹۵/۵/۲۰ ؛ تاریخ پذیرش: ۹۵/۸/۲

چکیده

«ملامتیه» جریانی برخاسته از «تصوف خراسان» است که در نیمه‌ی دوم قرن سوم هجری و با پیشگامی ابوحفص حداد و حمدون قصار نیشابوری اعلام موجودیت کرد. اگرچه مبارزه با ریا و آفت شهرت موجب گردید که اقوال، احوال و معاملات این فرقه در منابع اصیل و نزدیک به زمان ظهورشان انعکاسی ناچیز یابد و قدیمی‌ترین منبع، رساله‌ی «الملامتیه» سلمی باشد که به اختصار اصول ملامتیه را بازگو می‌کند، اما در پرتو ادب مغانه و قلندری و به‌واسطه‌ی اقبال شاعرانی چون؛ سنایی، عطار، مولوی، عراقی، سعدی و حافظ این اصول مورد مضمون‌سازی قرار گرفت. فخرالدین عراقی فراتر از دیگر شاعران عارف در اشعار شورانگیز خود با جسارت و بی‌پروایی بی‌مانند و با زبانی ساده و بی‌تکلف درصد تبیین هنرمندانه‌ی این اصول برآمد و با اسلوب بیان خاص خویش به مضامینی چون اجتناب از ریا، نفس‌ستیزی، بی‌ادعایی در علم، کرامات و اسرار الهی، ترک خودبینی، توکل، ملازمت غم و اندوه و لزوم داشتن پیر و مرشد، بردباری در برابر جفا به‌عنوان اهم اصول ملامتیه پرداخت. به‌نحوی که دیوانش را می‌توان تفسیر منظوم اصول ملامتیه به‌شمار آورد.

واژگان کلیدی: ملامتیه، سلمی، عراقی، ریا، نفس‌ستیزی.

*نویسنده مسئول: sh.ahmadi@umz.ac.ir, ahmadish52@gmail.com

مقدمه

قرن سوم هجری دوره‌ی رشد و شکوفایی تصوف و عرفان است. نیمه دوم این قرن و در امتداد زایش جریان‌های صوفیانه فرقه‌ای ظهور کرد که بعدها به «ملامتیه» معروف شد.^۱ اگرچه ردپای آموزه‌های این طریقه را می‌توان در مقالات و مقامات بایزید بسطامی (متوفی ۲۶۱ هـ) سراغ گرفت اما بعدها توسط دو تن از عارفان پیشاهنگ به‌نام‌های؛ ابوحفص حداد نیشابوری (متوفی ۲۷۰-۲۶۴ هـ) و خصوصاً حمدون قصار نیشابوری (متوفی ۲۷۱ هـ) رواج یافت (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۳۲-۳۱) و از بطن «تصوف خراسان» اعلام موجودیت کرد.

حمدون قصار و هم مسلکانش به تأسی از آیه ۵۴ سوره‌ی مائده؛ «...بجاهدون فی سبیل‌اله و لایخافون لومۀ لائم...» در راه خدا جهاد کنند و از نکوهش ملامت‌کننده نهراسند، «ملامتی» نام گرفتند. قدیمی‌ترین مأخذی که در آن بتوان اصول افکار و اعتقادات این فرقه را جستجو کرد، رساله‌ی «الملامتیه»ی سلمی (متوفی ۴۱۲ هـ)^۲ است.

از نظر ابوحفص حداد باید خواطر خود را هم متهم داشت (جامی، ۱۳۸۶: ۵۶). حمدون قصار ماهیت ملامت را چنین بیان می‌کند: «ترک التزیین للخلق بکل حال و ترک طلب رضاهم فی نوع من الاخلاق و الافعال و آلا یاخذک فی‌مالله علیک لومۀ لائم بحال.» (سلمی، ۱۹۴۵ م. ۹۰) به تعبیر او ملامت، ترک خودآرایی برای مردم و چشم نداشتن به رضایت یا عدم رضایت آنها در اخلاق و اعمال و نیز نهراسیدن از نکوهش نکوهشگران است. آراسته شدن به این صفات چنان رشد و تعالی معنوی به انسان می‌دهد که به تعبیر هجویری؛ «هیچ‌کس را از خلاق- از مقربان و کروبیان و روحانیان را- این درجه نبوده است.»^۳ (هجویری، ۱۳۷۳: ۷۵).

سلمی در تمجید از این فرقه تا بدانجا پیش می‌رود که آنها را فراتر از عالمان و صوفیان می‌نشانند و مأنوس با خداوند می‌خواند و بدان جهت که حق تعالی از آشکار کردنشان بر خلق غیرت می‌ورزد، به پیامبر(ص) تشبیه می‌کند (سلمی، ۱۹۴۵ م: ۸۷-۸۶).

اگرچه بعدها ملامتیه از اصول اولیه خود فاصله گرفتند و نتوانستند به آرایه‌الگوهایی چون؛ ابوحفص حداد و حمدون قصار نیشابوری بپردازند و با فروافتادن در دام خودبینی و ریا، گرفتار نقض غرض شدند و مدعیان تازه به دوران رسیده‌شان به نام ریاستیزی به اباحه، سبک شمردن دین و احکام دینی و نیز فسق و فجور در غلطیدند.^۴

شاعرانی چون؛ سنایی، عطار، مولانا، فخرالدین عراقی، سعدی و حافظ فقط به ذکر اصطلاحاتی نظیر؛ زلف، خط، خال، می، مطرب، معشوق، خرابات، مغ، مغچه، زنا و... بسنده نکردند بلکه با ایجاد تناظرها و تقابلهایی مانند؛ مسجد و خرابات، زاهد و رند، قرایی و قلاشی ... متشرعان قشری و پناهگاه آنان را هدف قرار دادند.

نقش و جایگاه فخرالدین عراقی در این خصوص، ویژه و ممتاز است. با توغل در غزلیات شورانگیز وی می‌توان دریافت که اکثریت قریب به اتفاق اشعارش حامل مضامینی است که به نوعی با اصول ملامتی پیوستگی دارد. جسارت و بی‌پروایی در بیان اعتقادات و صراحت و رُگ‌گویی^۵ در کاربرد تعابیر و تعالیم ملامتی و ویژگی خاص اوست. استاد سعید نفیسی می‌گوید: «من در زبان فارسی شاعری را نمی‌شناسم که مانند فخرالدین عراقی در بیان عشق (خواه مجازی بوده باشد، خواه حقیقی) تا این اندازه دلیر و بی‌باک و بی‌پروا و بلندپرواز بوده باشد.» (عراقی، ۱۳۳۸: ۳۸)

اگر از آثار منسوب به عراقی که در صحت انتساب آنها تردید جدی وجود دارد، صرف‌نظر کنیم، آثارش را باید همان بدائیم که در مجموعه‌ای تحت‌عنوان کلیات عراقی به‌کوشش استاد سعید نفیسی به‌چاپ رسیده است^۶ و شامل مقدمه نویسنده‌ی ناشناخته، قصاید، مقطعات، ترجیعات، غزلیات، رباعیات، عشاق‌نامه یا ده‌نامه و لمعات است.^۷

عراقی، نه‌تنها در تألیف «لمعات» تحت‌تأثیر اندیشه‌های ملامتی غزالی- که در سوانح مطالب و اشعار بسیاری حاوی اندیشه‌های ملامتی آورد و کمال عشق را ملامت خواند^۸- است، بلکه در اشعار (خصوصاً غزل‌های او) این تأثیر قابل مشاهده و تأمل می‌باشد. بسامد بالای واژه‌ها و اصطلاحاتی چون؛ می، میخانه، خرابات، قمارخانه، قلّاش، زَنار، بتکده، توبه شکستن، نعره‌ی مستانه، چنگ، مطرب و... که مبتلا به اشعار عارفانی چون؛ سنایی، عطار، مولانا و حافظ می‌باشد، در شعر عراقی حکایت از گرایش شدید وی به ادب مغانه و قلندری دارد. شاید به همین خاطر است که «دوآورد براون» او را یک قلندر تمام عیار دانسته^۹ و عده‌ای درصدد انتساب وی به فرقه‌ی قلندریه برآمده‌اند. صرف‌نظر از صبغی تشکیلاتی ملامتی یا قلندری بودن عراقی به‌عنوان مسلک رسمی او که نفیاً و اثباتاً مدّعی این نوشتار نیست؛

ای ملامت‌کنان مرا در عشق / گوش من نشنود از این سان پند

(کلیات، ۱۹۰: ۲۳۴۵)

تجاهر به فسق و فجور و بی‌دینی به‌عنوان یکی از ویژگی‌های شعر قلندری در اشعارش با زبانی بی‌پروا و صریح مطرح می‌گردد که از بین انبوه ابیات به چند نمونه اشاره می‌شود:

در میکده با حریف قلّاش / بنشین و شراب نوش و خوش باش

(همان، ۱۳۳: ۱۲۷۳)

من باز ره خانه‌ی خمار گرفتم / ترک ورع و زهد به یک بار گرفتم

سجاده و تسبیح به یک سوی فکندم / برکف می چون رنگ رخ یار گرفتم

کارم همه با جام می و شاهد و شمع است / ترک دل و دین بهر چنین کار گرفتم

(همان، ۲۳۰: ۹۲-۳۰۹۰)

پیشینه پژوهش

درباره فرقه ملامتیه و اقوال و احوالشان تاکنون کتابها و مقالات متعددی نوشته شده است. در مقاله‌ی «ملامتیه و بازتاب اندیشه‌های ملامتی در شعر عرفانی»، منوچهر اکبری و علی نجفی با ذکر برخی از شواهد شعری از جمله غزلیات فخرالدین عراقی، نگاهی گذرا به این مقوله داشته‌اند، درباره‌ی فخرالدین عراقی و اشعارش نیز مقالات بسیاری نوشته شده است که برخی از آنها عبارتند از: «بررسی نوستالژی در شعر فخرالدین عراقی»، محمد حسین دهقانی فیروزآبادی و محمد حبیب‌اللهی، و نیز «مختصری در شرح حال و آثار و عقاید شیخ فخرالدین عراقی»، محمد اختر چیمه و همچنین «ارتباط افکار خواجه و مولانا» (جلال‌الدین و فخرالدین عراقی)؛ حسن سادات ناصری. اما درباره‌ی موضوع مقاله‌ی حاضر تا کنون تحقیق مستقلی صورت نگرفته است.

اینک با توجه به هدف نوشتار که بازجست و واکاوی اصول عمده‌ی ملامتیه در آینه دیوان فخرالدین عراقی است، این اصول که درون‌مایه‌ی مکرر اشعار او می‌باشد، مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد:

اصول و اندیشه‌های ملامتیه در شعر فخرالدین عراقی

پرهیز از ریا: دوری از ریاکاری و ستیز با آن را باید محوری‌ترین اصل از اصول ملامتیان و حتی فلسفه‌ی وجودی این جریان به‌شمار آورد. آنچه که این نهضت فکری را با استقبال بسیار مواجه کرد و بدان ماندگاری و مشروعیت بخشید، پنهان کردن اعمال نیک خود از چشم دیگران و حتی از خویشان است. «ریا» امر مذمومی است که موجب می‌گردد خداوند تعالی در سوره‌ی مبارکه‌ی «کهف»، آیه‌ی ۱۱۰ آن را از مصادیق شرک برشمرد و در سوره‌ی مبارکه‌ی «ماعون» با واژه‌ی شَدِیدِاللَّحْنِ «وَبَلِّغْ» نمازگزاران ریاکار را مورد خطاب قرار دهد. «شَدَّاد بن اوس» نیز از رسول خدا (ص) که در حال گریستن بود، نقل می‌کند که فرمود: «می‌ترسم که امت من شرک آورند، نه آنکه بت‌پرستند یا ماه یا آفتاب پرستند، لکن عبادت به روی و ریا کنند.» (غزالی، ۱۳۷۴، ج ۲: ۲۰۹) روزبهان بقلی شیرازی نیز ضمن استناد به آیه‌ی ۱۴۲ سوره‌ی مبارکه «نساء» پس از توضیح مقام ریا از قول پیامبر (ص) حتی مقدار اندکی از آن را شرک می‌شمرد. (بقلی شیرازی، ۱۳۸۹: ۴۹۶)

سلمی در رساله «الملامتیه» اولین اصل از اصول این فرقه را چنین بیان می‌کند: «ومن اصولهم آنهم رأوا التزین بشيء من العبادات في الظواهر شركاً، والتزین بشيء من الأحوال في الباطن ارتداداً» (سلمی، ۱۹۴۵م: ۹۸) همان‌گونه که از عبارت سلمی استفاده می‌شود، ملامتیه به تأسی از قرآن کریم و تعبیر بلند نبوی، آراستن ظاهر خود را به عبادت‌ها شرک می‌دانند و حتی آراستن باطن خویش را هم به احوال، از مظاهر ارتداد و خروج از دین می‌شمارند.

عراقی برای مبارزه با زاهدانهای عصر خود به تابوهایی چون؛ زهد، پارسایی، عبادت، توبه، تقوی و ... حمله می‌کند، زیرا این مفاهیم را سترون شده و تهی از مفهوم حقیقی و دستاویزی برای تظاهر زاهدان ریاکار می‌داند.

زین زهد و پارسایی چون نیست جز ریایی / ما و شراب و شاهد، کنج شرابخانه

(کلیات، ۲۶۸: ۳۷۹۰)

او وقتی از میخوارگی و نظربازی که دو امر مذموم در شریعت می‌باشند و اصولاً با شعار متشرعین و زهاد در تضاد هستند، سخن می‌گوید، بی‌تردید در پی مَثَل ممثلی برای نشان دادن قبح و زشتی مدعیانی است که به‌نام شرع و زهد در خلوت خود اعمالی به‌مراتب قبیح‌تر از آن را وقیحانه مرتکب می‌شوند. بنابراین ادبیات مغانه و قلندری عراقی نه درصدد پرده‌داری بلکه به‌دنبال پرده‌برداری از عملکرد زشت آنهاست. وی موقعیت اجتماعی و دینی خود را داوطلبانه تا مقام قلّاش و رند- که مفاهیمی نابهنجار در ادبیات عامّه بوده‌اند- تنزّل می‌دهد به این امید که زرق و سالوس تفکر غالب را به چالش بکشد:

من آن قلّاش رند بی‌نوایم / که در رندی مغان را پیشوایم...

ز بند زهد و قرآیی برستم / نه مرد زرق و سالوس و ریایم

(همان، ۲۴۳: ۳۳۱۲-۳۳۱۰)

مغان و پیرمغان که عراقی خود را در رندی پیشوای آنان می‌خواند، «تصویر موجز و اسم با مسمای است برای پیر مکتب ملامتی که در ظاهر مغ می‌نماید و در باطن پیر است. بدی‌ها را می‌نمایاند و خوبی‌ها را پنهان می‌کند.» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۴۱۹)

عراقی توبه شکستن را به‌خاطر توبه فرمایی این طایفه برای رهایی از زهد منافقانه ضروری می‌شمارد و معتقد است که اگر قرار است توبه‌ای صورت گیرد، باید از آموزه‌های آنان از قبیل؛ تقوی و پرهیزگاری توبه کرد:

نذری کردم که: تاتوانم / توبه کنم از صلاح و پرهیز

(کلیات، ۱۳۵: ۱۳۰۷)

بده جامی و بشکن توبه‌ی من / خلاصم ده از این زهد نفاقی

(همان، ۲۸۳: ۴۰۶۵)

نیم اهل زهد و توبه به من آر ساغر می / که به صدق توبه کردم ز عبادت ریایی

(همان، ۲۹۶: ۴۳۱۳)

در زیرمجموعه‌ی همین ادبیات قلندری است که شخص توبه‌کار از توبه خود توبه می‌کند تا از سر پیمان در گذرد و دگرباره بر سر پیمان رود (محمودی، حاجی‌پور، ۱۳۹۱: ۲۰۱). هرچند در انتظارش آتش جهنم باشد، باکی ندارد، زیرا راه وصال به معشوق را توبه کردن از توبه‌های ظاهری معمول و مرسوم می‌داند:

از توبه و زهد توبه کردم / تا بو که رسم دمی به سویت

(کلیات ۱۳۷: ۱۳۳۹)

با توبه و تقوی توره خلدبرین گیر / من با می و معشوقه ره نار گرفتم

(همان، ۲۳۱: ۳۱۰۰)

عنصر ریاستیزی و پرهیز از زهد ریایی یکی از درون‌مایه‌های شعری فخرالدین عراقی است که ابیات بسیاری را به خود اختصاص داده است و جهت رعایت اختصار به همین مقدار بسنده می‌شود.^{۱۰} بدبینی نسبت به نفس: از میان اصول ملامتیه که سلمی به ذکر آنها پرداخته است نفس‌ستیزی و ناخوش داشتن اجابت خواهش‌های آن جایگاه ویژه‌ای دارد. مضمون هفت اصل از اصول^{۱۱} برشمرده وی، یکی از آموزه‌های این فرقه را که همان خوارداشت نفس است، تبیین می‌کند. دراصل هفتم می‌گوید: «ومن اصولهم إتهام النفس فی جمیع الاحوال، أقبلت أم أدبرت، أطاعت أم عصیت، وقلّة الرضا عنها و الميل إليها بحال.» (سلمی، ۱۹۴۵م: ۱۰۰) که خلاصه‌ی مفهومش؛ متهم داشتن نفس در همه حال است چه در هنگام فرمانبرداری و اطاعت و چه در زمان سرپیچی و عصیان.

این جماعت بدبینی نسبت به نفس را اصل معرفت به خداوند می‌دانند. (همان: ۱۰۸) لذا برای تحدید و تحقیر آن از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند. این کار می‌تواند گدایی کردن و سؤال از دیگران باشد (همان: ۹۹) که در شرع فعل حرام است، نگاهشان نسبت به مقوله‌ی نفس چنان است که آن را به چیزی نمی‌گیرند و به تعبیر «سهل بن عبدالله» از آن‌جا که نفس خود را بر سر معامله با خداوند گذاشته‌اند، اصولاً برای خود نفسی قایل نیستند (همان: ۱۰۷)

مبارزه با نفس و مراقبت خود از وسوسه‌های آن از توصیه‌های مؤکد و فراوان همه‌ی ادیان، از جمله دین مبین اسلام است. تکرار فراوان این واژه در قرآن کریم علاوه بر اهمیت و قدرت منحرف‌کنندگی آن، گوناگونی و تنوع حربه‌هایش را می‌رساند. حال هدف حمله یک انسان معمولی باشد و یا کسی چون یوسف پیامبر (ص) که خداوند در آیه‌ی ۵۳ سوره مبارکه «یوسف» از زبان او می‌فرماید: «وَمَا أُبْرَىٰ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ» اصل و منشأ همه‌ی بدی‌ها بی‌تردید هوای نفس است و لذا پیامبر اسلام نیز جهاد با نفس را جهاد اکبر نام نهادند (هجویری، ۱۳۷۳: ۲۵۲).^{۱۲} قشیری (۴۶۵-۳۸۶ ه.ق) در باب مخالفت نفس از قول جابر بن عبدالله سخنی را از پیامبر

(ص) نقل می‌کند که فرمود: «بیشترین چیزی که بر امت خویش بترسم متابعت هواست و درازی امل. اما متابعت هوا مرد را از راه حق بیفکند و درازی [امل] آخرت را فراموش کند» (قشیری، ۱۳۸۱: ۲۲۵). فخرالدین عراقی در اشعار خود به‌خطر نفس اشاره می‌کند و آن را دشمنی پنهانی قلمداد می‌نماید که باید «چهار چشمی» مراقبش بود:

دشمنی کت ز دوست وا دارد / زودت از وی فرار باید کرد
 ور زچشم‌ت نهان بود دشمن / پس دو چشم‌ت چهار باید کرد
 دشمن خود تویی، چو در نگری / با خودت کارزار باید کرد
 چون عراقی ز دست خود فریاد / هر دمت صد هزار باید کرد

(کلیات، ۱۷۸: ۳۰-۲۱۲۷)

پرداختن به هوی و هوس اطاعت از دستور نفس است که انسان را از رسیدن به سر منزل مقصود و وصال محبوب باز می‌دارد:

تابودگوی دلم در خم چوگان هوی / کی مرا گوی غرض در خم چوگان آید؟

(همان، ۲۰۱: ۲۵۵۴)

او دل را عرش رحمان می‌داند نه مرتع شیطان، لذا توصیه می‌کند که از دولت چنین جایگاهی مبادا به بی‌دولتی اسارت نفس هبوط کنیم:

چنین دولت تو را ممکن، تو از بی‌دولتی دایم / چودونان مانده اندر ره، اسیر نفس شهوانی

(همان، ۹۹: ۶۸۷)

وی چاره را در پالایش دل از صفات نفسانی و مشغول شدن به ذکر و شکر یزدانی می‌داند:

بروب از صحن میدانش صفات نفس بدفرمان / برآور قصر و ایوانش به ذکر و شکر یزدانی

(همان: ۶۹۳)

عدم ادعا به علم، کرامات و دانستن اسرار الهی: از جمله اعتراضات ملامتیه به عالمان عصر خویش و یکی از انگیزه‌های آنان در استمرار مبارزه‌ی منفی با آنان، تظاهر به علم و اسراردانی و کسب جاه و جلال دنیوی به واسطه آن بود که سلمی در اصول مختلف به تبیین جنبه‌هایی از آن پرداخته است.^{۱۳} وی در اصل بیست و یکم می‌گوید: «و من اصولهم ترک الکلام فی العلم و المباحه‌ه به و اظهار اسرار الله منه عند غیر اهله.» (سلمی، ۱۹۴۵ م. ۴۲۸) سپس در ادامه از قول «عبدالله بن محمدنیشابوری» نقل می‌کند که وی از «ابوحفص نیشابوری» پرسید که چرا هم‌مسلكانش مانند صوفیان بغداد و دیگران با مردم سخن نمی‌گویند و سکوت اختیار کرده‌اند. او در پاسخ، سیره‌ی بزرگان طریقه‌ی خود را در سکوت

و نطق به هنگام اضطراب یادآور می‌شود و آنها را امینان خداوند در روی زمین می‌شمارد و می‌گوید وظیفه‌ی انسان امین، پاسداشت امانت است. (همان)

ملاطمتیّه در نهان کردن کشف و کرامات خود از دیگران و حتی از خویش چنان اصرار می‌کردند که مبدا بدان مغرور شوند و لذا به این امور به دیده‌ی استدراج و دور شدن از صراط حق و حقیقت می‌نگریستند؛ «ومن اصولهم کتمان الآيات و الکرامات، و النظر اليها بعين الاستدراج، و البعد عن سبيل الحق.» (همان: ۱۱۷)

آنگاه از قول «محمدبن شاذان» و او از «ابوعمر و دمشقی» نقل می‌کند که همان‌گونه خداوند آشکار کردن آیات و کرامات را بر پیامبران واجب نموده است، بر اولیا کتمان‌شان را واجب کرده تا مردم به واسطه‌ی آنها فریفته نشوند. (همان)

سلمی یکی از موهبت‌های الهی را که نام سر بر آن می‌نهد، «فقر» می‌داند. لذا سالک ملامتی را به حفظ سر فقر مکلف می‌کند و آشکارکننده‌ی آن را خارج شده از حد و حریم «امانت» می‌انگارد. (همان: ۱۱۸)

ابوسعبد واعظ خرکوشی (متوفی، ۴۰۷ هـ.) می‌گوید: «از بعضی از اصحاب ملامت پرسیدند که چرا شما در مجالس سماع حاضر نمی‌شوید؟ گفت: ما را ترک مجالس سماع از سر کراهت و یا از سر انکار آن حال نیست، اما از آن بیم داریم که حالتی از ما آشکار شود، که در نهفتن آن می‌کوشیم و این کار نزد ما دشوار و سخت است.» (شفیعی، ۱۳۸۶: ۱۲۸).

عدم توجه به معلومات و معاملات از موارد انکسار نفس است که از کبر و غرور جلوگیری می‌کند و آن علمی که موهبت الهی بر دل سالک است از دیدگاه ملامتیّه «امانت» به حساب می‌آید و باید در حفظ امانت الهی کوشید. بایزید بسطامی در هیچ انگاشتن این واردات می‌گوید: «بنده را هیچ به از آن نباشد که بی‌هیچ باشد نه زهد دارد و نه علم و نه عمل. چون بی همه باشد، با همه باشد.» (عطار، ۱۳۷۴: ۱۶۳) چنین علمی است که او، آن را نه سبب قرب الهی بلکه موجب دوری از پروردگار می‌خواند: «هر که از برای مباحثات علمی خواند و بدان رتبت و زینت خود طلب کند تا مخلوقی او را پذیرد، هر روز دورتر باشد و ازو مهجورتر گردد.» (همان: ۱۶۴)

عراقی در مناظره‌ای با معشوق خیالی خویش، شعر و شاعری خود را از زبان او به چالش می‌کشد و از قول پیامبر (ص) همه‌ی مدعیان را دروغگو می‌خواند و بی‌ادعایی و خاموشی را شایسته‌ترین صفت معنوی عاشق بر می‌شمرد:

شاعری منقطع کند نورت / خاصه دعوی‌گری در این صورت

نشینیدی تو این حدیث صواب؟ / از نبی: «کُل مدع کذاب»

(کلیات، ۳۴۲: ۴۷-۵۱۴۶)

ورنه دعوی مکن به معنی کوش / رو به کنجی درون نشین، خاموش
در مقامات عاشقان مست آی / ورنه بنشین و خویشتن مستای

عراقی همه علوم بشری و توانمندی‌های او را عاریتی و از جانب باری تعالی دانسته و بشر را با تمام قوا و امکاناتش در برابر ذات باری تعالی، ذره‌ای ناچیز در برابر خورشید مثال می‌زند:
خود که باشد ذره تا دعوی خورشیدی کند؟ / هیچ دیدی قطره دریا در دهان انداخته؟

(همان: ۵۷۸)

سرپوشی و پرهیز از افشای اسرار یکی از درون‌مایه‌های شعر عراقی و توصیه‌ی او در بسیاری از ابیات است. وی زیبایی چهره یار و جام جهان‌نمای می را مظهر اسرار باری تعالی می‌داند که هر کس نمی‌تواند آن را دریابد، لذا به کسانی که توفیق درک و معرفت آن را پیدا می‌کنند توصیه به رازداری می‌نماید:

از خط خوش نگار برخوان / سرّ دوجهان ولی مکن فاش

(کلیات، ۳۴۲: ۱۲۷۳)

در جام جهان‌نمای می بین / سرّ دوجهان، ولی مکن فاش

(همان: ۲۸۰۹)

رازداری را دلیل محرمی می‌خواند و آن را کافی نمی‌شمرد و معتقد است که رازدان باید رازدار نیز باشد تا دوام توفیق حاصل گردد و از این که خداوند امانت رازداری را به او سپرده است، ضمن اعتراف به عظمت مسئولیت نگهبانی اسرار، به خود می‌بالد:

نهان با محرمی رازی بگفتند / جهانی را از آن اعلام کردند
چو خود کردند راز خویشتن فاش / عراقی را چرابدنام کردند؟

(همان: ۴-۲۴۰۳)

نگاه کرد به من دید صورت خود را / شد آشکار ز آیینه راز پنهانش
عجب چرا به عراقی سپرد امانت را؟ / نبود در همه عالم کسی نگهبانش

(همان: ۸-۲۸۴۷)

وی با یادآوری سرنوشت حلاج که جرمش هویدا کردن اسرار بود، به خود و دیگران نهیب می‌زند که مبادا در حفظ راز سهل‌انگاری شود:

مکن فاش این سخن‌ها همچو حلاج / بیاویزندت از دار، ای عراقی

(همان: ۴۰۸۶)

ترک خودبینی: مجال دادن به نفس و امارگی او سبب می‌شود، که خواهش‌ها و اوامرش در وجود انسان عینیت یابد و به باور تبدیل شود و وجودی مستکبر و خودخواه از او بسازد. آنگاه انسان خود را بزرگ و بزرگ‌تر می‌پندارد به نحوی که کسی را همپایه‌ی خود نمی‌شناسد و همواره در صدد سیطره بر دیگران بر می‌آید و این یکی از حکمت‌های مبارزه با هوای نفس در طریق صوفیه و ملامتیه است. سلمی در اهمیت این موضوع به یکی از اصول ملامتیه اشاره می‌کند:

«و من اصولهم أن الانسان يجب أن يكون خصماً على نفسه، غير راض بحال من الأحوال.» (سلمی، ۱۹۴۵م: ۱۱۱)

راضی نشدن به هیچ «حالی» از «احوال» از دیدگاه این طایفه، لازمه‌ی دشمنی با خویش است. سپس از قول یکی از بزرگان این فرقه، مؤمن را از جانب خدا دشمن احوال، اعمال، اذکار و اقوال خویش می‌خواند. (همان) و در اصلی دیگر مقید بودن به برآوردن حقوق دیگران و نادیده انگاشتن حق خود را از اصول ملامتیه می‌شمارد. (همان: ۴۱۵)

اینان با متهم کردن خود به انواع قصور و تقصیر و برائت ساحت دیگران از اینگونه کوتاه‌ها و نقص‌ها هرگونه فرصت بزرگ‌بینی و برتربینی را از خود می‌گرفتند و مجال رشد به این پدیده‌ی طریقت‌برانداز که آفت علما و زهاد همه‌ی اعصار بوده است، نمی‌دادند. سلمی رویت تقصیر خود و معذور بودن مردم در اعمال و اعتقاداتشان را یکی دیگر از اصول این طایفه ذکر می‌کند و از زبان بزرگانشان، بهترین مردم را کسی می‌داند که خیر و خوبی دیگران را ببیند و خود را در کارها ناقص و مقصر بشناسد نه آنها را. (سلمی، ۱۹۴۵م: ۴۲۶)

عراقی وجود خود را مانع و حجابی در راه وصال حضرت دوست و خویش‌بینی را موجب هجران و فراق یار می‌شمارد لذا در صدد است به هر حيله و ترفندی دست یازد تا مگر گشایشی برای گره فروبسته خود بیابد:

خواهم که یک زمان من با تو دمی برآرم / از زحمت عراقی آن هم نمی‌توانم

(کلیات، ۲۳۸: ۳۲۲۹)

کاریم فتاده است مشکل / بیرون شد کار می‌ندانم

درمانده شدم که از عراقی / خود را به چه حيله وا رهانم؟

(همان: ۴۱-۳۲۴۰)

او در ابیات بسیار، خود را به چیزی گرفتن و خویشکامی را آفت تعالی روحی و معنوی و نشانه بت‌پرستی معرفی می‌کند و پشت کردن به خود را راه رو به‌رو شدن با خدا می‌خواند:

مارا برهان زما که تا ما / با خویش‌تیم، بت پرستیم

(همان، ۱۴۰: ۱۳۹۸)

تا تو از خویشتن برون‌نایی / دیده دل به دوست نگشایی

(همان، ۳۵۴: ۵۴۳۰)

پشت بر خویشتن کن مگر با اوی / شوی آینه خوی، روی به روی

(همان، ۳۲۹: ۴۸۶۰)

از نظر عراقی خودبینی، حتی به اندازه تار مویی آفت طریقت و بازدارنده از سبیل الی اله و تنها چاره خود را نادیده انگاشتن است تا جوی وجود انسان به دریا متصل شود و دریا گردد:

درین ره گر به ترک خود بگویی / یقین گردد تو را کو تو، تو اویی

سرمویی ز تو، تا با تو باقیست / درین ره درنگنجی، گرچه مویی

کم خودگیری، تا جمله تو باشی / روان شو سوی دریا، زانکه جویی...

نیابی از خم چوگان رهایی / عراقی، تا به ترک خود نگویی^{۱۴}

(همان؛ ۳۰۲: ۳۶-۴۴۳۴ و ۴۴۴۷)

توکل: ملامتیه درباره‌ی توکل عقیده دارند که: «أَلَا تَرَىٰ نَاطِرًا غَيْرَهُ، وَ لَا لِرِزْقِكَ جَالِبًا غَيْرَهُ، وَ لَا لِعَمَلِكَ شَاهِدًا غَيْرَهُ.» (سلمی، ۱۹۴۵م: ۱۱۷) بنابراین از نظرگاه این فرقه غیر از خداوند ناظری (بر اعمال سالک) وجود ندارد و تنها اوست که رزق و روزی عطا می‌کند و جز خداوند کسی شاهد اعمال نیست. این اصل از اصول ملامتیه به تاسی از آیات قرآن کریم و از جمله آیه ۵۱ سوره مبارکه «توبه» می‌باشد که می‌فرماید: «قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَ عَلَى اللَّهِ فُلْيَتَوَ كَلِّ الْمُؤْمِنُونَ»؛ بگو (ای رسول ما) هرگز جز آنچه خدا خواسته به ما نخواهد رسید. اوست مولای ما و البته اهل ایمان در هر حال بر خدا توکل خواهند کرد. در رساله‌ی قشیری از قول حمدون قصار نقل شده است که می‌گوید: توکل دست به خدای تعالی زدن است. (قشیری، ۱۳۸۱: ۲۴۷). خود و همه‌ی امور خویشتن را به خدا سپردن و خود را در میانه ندیدن نه تنها در اقوال بلکه در احوال این طایفه کاملاً مشهود است. ملامتیان در یکی از اصول خود، خوش‌گمانی نسبت به خداوند را منتهای معرفت خوانده‌اند.^{۱۵}

عراقی نیز معتقد است که اگر عاشق به معشوق توکل داشته باشد، هزار فرسنگ برای او یک گام می‌شود و دشواری‌ها به راحتی بدل می‌گردد. اما اگر به جای اتکال به محبوب، به جانب خود نگردد و به توانایی و استطاعت خود نظر کند، گرفتار سختی‌ها خواهد شد:

گر بر در دوست راه جویم / یک گام شود هزار فرسنگ

ورجانب خود کنم نگاهی / در دیده‌ی من فتد دو صد سنگ

(کلیات، ۲۲۱: ۱۹-۲۹۱۸)

در نگاه او حُسن ظن به خداوند غلبه دارد و متوکل حقیقی را کسی می‌داند که تسلیم محض او گردد و هرچه فرماید دم بر نیاورد زیرا می‌داند باری تعالی مالک رقاب اوست و هر نوع دخل و تصرفی در ملک خود کند به صلاح سالک است و پایان خوشی دارد:

تو کار بدو گذار و خوش باش / گر زهر ترا دهد بکن نوش

(همان، ۲۱۸: ۲۸۶۰)

خواهی بساز کارم، خواهی بسوز جانم / با کار پادشاهان مارا چه کار باشد؟

(همان، ۱۸۶: ۲۲۶۷)

خواه با من لطف کن، خواهی جفا / من نیارم گفت: کان کن، این مکن

(همان، ۲۵۸: ۳۶۰۴)

او فقط درگاه خداوند را شایسته‌ی امیدواری می‌داند و لذا از درگاه دیگران قطع امید می‌کند:

امید از هرکه هست اکنون بریدم / فتاده بر در لطف خدایم

(همان، ۲۴۳: ۳۳۲۲)

ملازمت غم و اندوه: در یکی از اصول ملامتیه آمده است که ملامتی باید ملازم غم و اندوه باشد.^{۱۶} «واندر تورات است که چون [خدای تعالی] بنده را دوست دارد نوحه‌گری اندر دلش بیای کند و چون بنده را دشمن دارد مطربی اندر دلش بیای کند.» (قشیری، ۱۳۸۱: ۲۰۹)

ابوسعبد بن محمد خرکوشی می‌گوید: «ملامتیان را در روزگار پیشین «محزونان» می‌خوانده‌اند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۱۲۶) در رساله‌ی قشیری از قول ابوعثمان حیری آمده است: «اندوه به همه روی‌ها فضیلت بود و زیادت...» (همان: ۲۱۰)

تلطیف روح، احساس سبکی و آمادگی دل برای دریافت انوار و اسرار الهی از جمله حالاتی است که بر ملازمت غم و اندوه مترتب است و سالک را به فیض عروج معنوی و روحانی نایل می‌کند: «دنیا را شر محض دانستن و حُزن، دوحوری است که به‌عنوان مهم‌ترین تفکر ملامتی شمرده شده است.» (پایمرد، ۱۳۸۷: ۷۷)

در تذکره‌الاولیا از قول بایزید بسطامی نقل است که: «به همه دست‌ها در حق بکوفتم، آخر تا به‌دست نیاز نکوفتم، نگشادند و به همه زبان‌ها بار خواستم تا به زبان اندوه بار نخواستم، بار ندادند.» (عطار، ۱۳۷۷: ۱۶۰)

عراقی نیز خود را درخور شادی نمی‌بیند و غم و اندوه و درد را به‌جان می‌خرد و از آن استقبال می‌کند. او بهره‌ی خود را از عشق یار، فقط غم و اندوه می‌یابد و خود را نیازمند و وابسته به این غم شیرین می‌بیند. وی نشان عاشقان راستین را گرفتاری به غم و اندوه و سردادن آه و ناله می‌داند:

گزیدی هرکسی را بهرکاری / عراقی را ز بهر غم گزیدی

(کلیات، ۲۷۵: ۳۹۳۶)

مرا در سینه تاب انده تو / بسی خوشتر ز آب کوثر آید

چو سر در پای اندوه تو افکند / عراقی در دو عالم بر سر آید

(همان، ۲۰۰: ۲۵۳۹-۴۰)

ما کانده تو نیاز داریم / دست از تو چگونه باز داریم؟

(همان، ۲۴۵: ۲۳۶۲)

وی عشق را بلا و رنجی ناگوارا توصیف می‌کند و عشاق را بدین صفت می‌ستاید و شرط درآمدن در مسلک عاشقان را جانبازی و با بلا ساختن می‌شمارد:

خوش بلایی است عشق، از آن دارند/ دل و جان را در این بلا عشاق

(همان، ۲۱۹: ب ۲۸۷۷)

اول قدم از عشق سرانداختن است / جان باختن است و با بلا ساختن است

(همان، ۳۰۸: ۴۵۳۱)

او می‌گوید که هنر انسان‌های هنرمند در ملازمت غم و اندوه است و لذا شادی را ارزانی انسان‌های غافل و بی‌خبر می‌کند:

غم گرد دل پرهبران می‌گردد / شادی همه بر بی‌خبران می‌گردد

(همان، ۳۱۱: ۴۵۷۷)

صبر و بردباری در برابر جفا: از دیگر اصول ملامتیه آن است که هرکس به آنان جفا کند، صبوری پیشه می‌کنند و با او به بردباری رفتار می‌نمایند و لغزش‌ها و کوتاهی‌های دیگران را نسبت به خود مورد عفو و چشم‌پوشی قرار می‌دهند. ناگفته پیداست که درآمدن در مسلک ملامتیه یعنی آگاهانه و داوطلبانه به استقبال عوارض و تبعات کج‌فهمی‌ها و بی‌مهری‌های دانسته و ندانسته این و آن رفتن و سرزنش‌ها، توهین‌ها و نسبت‌های ناروای آنها را به‌جان خریدن است و این تنها از عهده کسانی بر می‌آید که بردباری و شکبایی در برابر ستم‌ها و جفاها را وجهه‌ی همت خود قرار داده باشند تا به هدف والای خود که رویگردانی مردم از آنهاست، برسند و شایسته‌ی توجه محبوب ازلی و عنوان ملامتی گردند. پس علاوه بر صبر در برابر جفای دیگران، باید با خضوع و عذرخواهی از کوتاهی‌های احتمالی خود و احسان در حق آنان، ستم‌هایشان را جبران نمایند. به‌قول سلمی: «ومن اصولهم مقابله من یجفوههم بالحلم، و الاحتمال و الخضوع و الاعتذار و الاحسان دون مقابلتهم بمثل ذلك.» (سلمی،

۱۹۴۵م: ۱۰۰)

عراقی جور و ستم از هر ناحیه و طرف که باشد و هر قدر هم طاقت فرسا، با دل و جان خریدار است تا بتواند آن را توشه‌ی راه دراز خود در رسیدن به حضرت دوست کند. وی نشان عاشقان حقیقی را استقبال از جفا و ستم می‌داند و آن را موهبتی از جانب یار می‌شمارد و خود و دیگران را در برابر آن به صبوری و ترک شکایت فرا می‌خواند؛

جور دلداری و جفای روزگار / گرچه دشوار است، آسان می‌کشم
از پی عشق پری‌رخساره‌ای / از حمتی هر دم ز دیوان می‌کشم
جور بین کز دست دوران دم به دم / ساغر پر زهر هجران می‌کشم
از تو چیزی دیده‌ام ناگفتنی / وین همه محنت پی آن می‌کشم

(کلیات، ۲۳۶ و ۲۳۷: ۲۰۰-۳۱۹۸ و ۳۲۰۶)

نبرند از وفا طمع هرگز / نگریند از جفا عشاق

(همان، ۳۳۶: ۵۰۲۵)

گرچه بمیرم از غمت هم‌نکنی به من نظر / و هر همه خون کنی دلم، هم نکنم شکایتی

(همان، ۲۷۲: ۳۸۷۴)

لزوم داشتن پیر و ادب‌پذیری از او: از جمله توصیه‌های مؤکد ملامتیان و یکی از اصول آنها؛ زیر سایه‌ی ارشادات پیر و مراد قرار گرفتن است تا سالک در همه‌ی احوال و رویدادها بدو مراجعه کند و از خطا و لغزش مصون بماند و از نفس گرم او قوت قلب گیرد. «و من اصولهم التأدب بامام من أئمة القوم، و الرجوع فی جمیع مایقع لهم من العلوم و الاحوال إلیه.» (سلمی، ۱۳۳۸: ۱۰۸)

اهمیت وجود پیشوا و پیر در این طایفه چنان است که یکی از بزرگان‌شان معتقد است؛ اگر کسی بالاترین درجات و مقامات را درک کند، طوری که حتی مغیبات هم بر او آشکار شود، اما پیر و استادی نداشته باشد، هیچ بهره‌ای نبرده است. همچنین در ادامه از بزرگی دیگر نقل می‌کنم که گفت: «من لم یتأدب بالاستاذ فهو بطل.» (همان: ۱۰۹)

دشواری سلوک و عظمت مسئولیت سالک، پختگی و کمالی را طلب می‌کند که خطر گرفتار شدن در وسوسه‌ی شیطانی و انحراف از مسیر را از او دور نماید. وسوسه‌هایی که هر لحظه تغییر چهره می‌دهند تا دستاوردهای معنوی او را هدف گیرند. لذا در طی این مسیر انسان کامل و اصلی لازم است تا سالک بدون دغدغه و پریشانی مدراج تعالی و کمال را یکی پس از دیگری پشت سر گذارد. «پیر به معنی انسان از تعلقات و وسوسه‌های نفسانی رسته و به کمال معنوی رسیده است. پیر نه فرشته است نه حیوان، مظهر انسان واقعی است.» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: ۱۱)

فخرالدین عراقی نیز همان‌گونه که در شرح مختصر احوالش گفته شد، خود قریب بیست و پنج سال مصاحبت و خدمت شیخ بهاءالدین زکریای مولتانی - از عارفان کامل و صاحب مقام معنوی - را اختیار کرد تا توانست با ریاضت و چله‌نشینی پختگی حاصل کند و به مقام خلیفگی او نایل آید. وی در قصیده‌ای با عنوان «مدح شیخ بهاءالدین زکریای ملتانی» به ذکر پاره‌ای از ارشادات و تأثیرات روحی و معنوی آن بزرگ نسبت به خود می‌پردازد. زمانی را به یاد می‌آورد که در بی‌خبری و غفلت غوطه می‌خورد و او نقاب‌ها را یکی‌یکی از پیش چشمانش کنار زد:

چهره‌ی زیبای او برده زمن صبر و هوش / جام طرب زای او کرده نهادم خراب
من زجهان بی‌خبر، کرد دل من نظر / دید جهانی دگر برتر از این نه نقاب

(کلیات، ۶۸: ۴۲-۴۱)

در اشعار دیگر نیز اوصاف معنوی این شیخ و پیر خود را بیان می‌کند.^{۱۷} و نفس گرم و مسیحایی او را جان‌بخش و روح‌افزا می‌شمارد و او را جهان معنا می‌خواند که وی به افتخار مصاحبت و همنشینی با او نایل آمده است:

دل من از طرب دمی می‌جست / ناگهی بر سر مراد رسید...
نفس جان‌فزای خوش‌نفسی / دل ما را ز لطف جان بخشید...
دل من کان جهان معنی دید / صحبتش بر همه جهان بگزید

(همان، ۷۸-۷۷: ۲۵۰، ۲۵۲ و ۲۵۸)

عراقی خاک پای پیر را توتیای چشمان خویش می‌کند تا بتواند نور تجلی را دریابد:
خاک پایش به تبرک همه در دیده کشند / تا مگر از مددش نور تجلا بینند

(همان، ۷۶: ۲۲۷)

توصیه‌های پیر هرچند خلاف ظواهر شرع باشد، باید پذیرفت و نصب‌العین خود قرار داد تا با پشت پا زدن به آرزوهای حقیر و کوچک مادّی به مرادهای بزرگ معنوی دست یافت:

کردم گذری به میکده دوش / سبحة به کف و سجاده بر دوش
پیری به درآمد از خرابات / کاین جا نخرند زرق، مفروش...
تسبیح بده پیاله بستان / خرقة بنه و پلاس درپوش
در صومعه بیهده چه باشی؟ / در میکده رو، شراب می‌نوش...
خواهی که بیابی این چنین کام / در ترک مراد خویشتن کوش
چون ترک مراد خویش گیری / گیری همه آرزو در آغوش

(همان، ۲۱۸: ۵۴-۵۳، ۵۸-۵۷ و ۵۱-۲۸۵۰)

دل با خدا داشتن از رهگذر حسن مشاهده: این عنوان یکی از اصول مورد اشاره‌ی سلمی درباره ملامتیّه است؛ «ومن اصولهم حفظ القلب مع الله بحسن المشاهده...» (سلمی، ۱۹۴۵: ۱۱۰) اگر دیدگان سالک، جلوه‌گاه رخ محبوب شود و به هر طرف که رو کند، جمال جانان را ببیند، بی‌تردید دل، بارگاه او خواهد شد. حال که در این جهان به تعبیر «مصباح‌الهدایه» رؤیت عیان یار متعذر است پس باید به دیده‌ی ایمان و نظر بصیرت جلوه‌ی جمال او را نگریست (کاشانی، ۱۳۷۲: ۳۷)

مشاهده در نزد عارفان، حضور حق و شهود تجلی ذات باری تعالی است (سجّادی، ۱۳۷۰: ۷۲۳) و «حُسن، صفتی از صفات خدای تعالی است. چون حق بخواهد دل بنده‌اش را بریابد، در دلش به انوار حسن خود تجلی می‌کند.» (بقلی شیرازی، ۱۳۸۹: ۱۰۶)

از یافته‌های عرفانی عراقی تجلی جمال الهی در دستگاه آفرینش و لزوم به تماشا نشستن این جلوه‌های زیبا و متنوع برای ملازمت همیشگی دل با دلدار است. وی حسن معشوق ازلی را در همه‌ی مظاهر طبیعت و کائنات و حتی وجود هم‌نوع خویش که عالم اصغر است، دائماً متجلی می‌بیند و این جهان‌بینی باعث می‌گردد تا نقش و نقاش را توأمان نظاره‌گر باشد و تأمل در نقش را با شائبه‌ی هوی‌پرستی نیامیزد و به‌مدد و نردبان معرفت از زمین و زمینیان به آسمان عروج کند.

همه عالم چو عکس صورت اوست/ به‌جز از او کسی ندارد دوست

به مجاز این و آن نهی نامش/ به حقیقت چوبنگری همه اوست

(کلیات، ۱۲۰: ۲۵-۲۴-۱۰۲۴)

ز روی روشن هر ذره شد مرا روشن/ که آفتاب رخت در همه جهان پیداست

به قامت خوش خوبان نگاه می‌کردم/ لباس حسن تو دیدم به قد هر یک راست

شمایل تو بدیدم ز قامت شمشاد/ ازین سپس کشش من همه سوی بالاست

(همان، ۱۴۸-۱۴۷: ۳۲-۳۰-۱۵۳۰)

دیده‌ای پاک بین همی باید/ تا که حسنش جمال بنماید

حسن جانان به جان توان دیدن/ نه به هر دیده آن توان دیدن...

کیست کاو را دوچشم بینا بود/ پس رخ خوب او دلش نربود؟

هیچ‌کس دیده‌ی بصیر نداشت/ که دل و جان به حسن او نگذاشت^{۱۸}

(همان، ۳۶۵-۶۶-۹۱: ۵۶۹۰-۸۵-۵۶۸۴)

نتیجه‌گیری

فخرالدین عراقی، شاعر شوریده‌ی قرن هفتم هجری در پرتو ادب مغانه و قلندری با زبانی شورانگیز و درعین حال ساده و بی‌تکلف آن‌چه را که سلمی در رساله‌ی معروف «الملامتیّه» خود به‌عنوان اصول ملامتیّه ذکر کرد، با شور و حرارت خاصی به زیور شعر آراست. و اصول و اندیشه‌هایی چون؛ ریاستیزی

را که به منزله‌ی محوری‌ترین اصل ملامتیّه و به نوعی فلسفه‌ی وجودی آنان است مضمون متعالی اشعار خویش نمود و برای مبارزه با زاهدان ریاکار به تابوهایی چون؛ زهد، عبادت، توبه و تقوی که مخفیگاه آنهاست، حمله کرد. مبارزه‌ی بی‌امان با نفس و غافل نشدن از این دشمن پنهان از دیگر مضامین شعری اوست. وی موهبت‌هایی چون؛ علوم و کرامات را به منزله‌ی امانتی از جانب خداوند می‌داند و ادّعی اهل علم و کرامت بودن را، خیانت در امانت الهی تلقی می‌کند. در ادامه‌ی تبیین اصول ملامتیّه، خودبینی را آفت نفس‌پرستی می‌خواند که اگر درمان نشود سالک راه به‌جایی نمی‌برد. تفسیری ملامتی از توکل ارائه می‌دهد و تسلیم محض در برابر خدا بودن را از نشانه‌های توکل می‌شمارد.

ملازمت غم و اندوه را به‌عنوان یکی دیگر از اصول، نشانه‌ی نزدیکی به معشوق ازلی می‌داند. خود و دیگران را به صبر در برابر جفاهای آگاهانه و ناآگاهانه دیگران می‌خواند و دست در دست پیر و مرشد داشتن را از لوازم حسن سلوک نام می‌نهد. وی در تفسیر اصل دیگری از اصول ملامتیّه دل را عرش رحمان می‌داند که نباید لحظه‌ای بدون حضور حضرت دوست به خود واگذاشت زیرا آن‌چه را که چشم در مظاهر آفرینش می‌بیند دل به‌عنوان جلوه‌ای از جلوات حضرت حق منعکس می‌کند.

اگرچه این اصول و اندیشه‌ها را می‌توان به‌صورت پراکنده در آثار شاعرانی چون؛ سنایی، عطار، مولانا، سعدی و حافظ سراغ گرفت اما عراقی در اشعار و خصوصاً غزلیات پرشور خود به کرات به مضمون‌سازی از آنها پرداخته است و نگاه ویژه‌ای بدانها دارد، لذا، شعرش را می‌توان تفسیر منظوم هنرمندانه‌ی اصول ملامتیّه به‌شمار آورد.

پی‌نوشت‌ها

۱- با این‌که «حمدون قصّار» شیخ ملامتیّه بود و طریقه‌ی ملامتیّه به وسیله‌ی او منتشر شد، پیروانش در عصر وی به‌نام «قصّاریه» یا «حمدونیّه» معروف بوده‌اند نه ملامتیّه. ر.ک: زرّین‌کوب، عبدالحسین. ارزش میراث صوفیه. (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳)، ۸۹-۸۸.

۲- سلمی، خویشاوند و تربیت‌یافته‌ی ابوعمر و بن‌نجید از مشایخ نام‌آور متأخر این فرقه در نیشابور است. ر.ک: زرّین‌کوب، عبدالحسین، جستجو در تصوّف. (تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۹)، ۳۳۵. علاوه بر سلمی منابعی چون، اللّمع، رساله‌ی قشیریّه، قوت القلوب، عوارف المعارف، کشف‌المحجوب و حتّی فتوحات مکیّه به انعکاس گفتارهای این فرقه پرداختند. ر.ک؛ وکیلی، هادی، مقاله‌ی، ملامتیّه در بوته نقد، مجله کتاب نقد، ۱۳۸۵، شماره‌ی ۳۹۰.

۳- نیز ر.ک؛ کاشانی، عزّالدین محمود. مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه. تصحیح جلال‌الدین همایی. (تهران: هما، ۱۳۶۷)، ۱۱۵.

۴- چنانکه سهروردی (قرن هفتم) در کتاب عوارف المعارف خود از معاصرانش به‌خاطر ادّعی اهل ملامت بودن شکایت می‌کند. ر.ک؛ سهروردی، شهاب‌الدین. عوارف المعارف. ترجمه ابومنصور اصفهانی. به اهتمام قاسم

- انصاری. (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸)، ۳۱. نجم‌الدین رازی نیز کسانی را که به‌گمان ملامتی بودن به اعمال خلاف شرع دست می‌زنند، رهروان شیطان و اهل اباحت و شایسته‌ی دوزخ می‌شمارد، شفیعی کدکنی، ۱۳۸۶: ۵۳.
- ۵- حاج سید جوادی، سید کمال. نگرشی بر آثار عراقی، (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۶)، ۷۰. نیز ر.ک؛ حلبی، علی‌اصغر، مبانی عرفان و احوال عارفان. (تهران: اساطیر، ۱۳۷۶)، ۵۳۵.
- ۶- کلیه‌ی ارجاعات این تحقیق براساس نسخه‌ی مصحح استاد نفیسی می‌باشد، لذا پس از ذکر کلمه‌ی «کلیات» عدد صفحه و بعد از آن شماره‌ی بیت می‌آید.
- ۷- عراقی کتاب لمعات خود را بر پایه‌ی «سوانح العشاق» احمد غزالی نوشته است چنانچه خود گوید: «... اما بعد، این کلمه‌ای چند در بیان مراتب عشق، بر سنن «سوانح» به زبان وقت، املا کرده می‌آید». ر.ک؛ عراقی، ۱۳۳۸: ۳۷۶.
- ۸- ابوالقاسمی، سیده مریم. نقد و بررسی سوانح‌الشاق، (تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۴)، ۲۱۱. نیز ر.ک؛ مایل هروی، نجیب. اصطلاحات عراقی در گزاره سممانی، (قم: نشریه‌ی کیهان اندیشه، ۱۳۶۶)، شماره‌ی ۱۴.
- ۹- براون، ادوارد. تاریخ ادبی ایران (ازسعدی تا جامی)، ترجمه‌ی علی اصغر حکمت، (تهران: ابن سینا، ۱۳۵۱)، ۱۷۱.
- ۱۰- برای رویت شواهد بیشتر، ر.ک؛ عراقی، ۱۳۳۸: ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۸۷، ۲۰۶، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۶۴ و ۳۴۳.
- ۱۱- ر.ک؛ سلمی، ۱۹۴۵: ۱۱۹-۹۹. اصول شماره‌ی ۲، ۷، ۱۲، ۱۳، ۱۸، ۳۶ و ۴۴.
- ۱۲- هجویری، علی بن عثمان، کشف المحجوب. تصحیح والنین ژوکوفسکی با مقدمه‌ی قاسم انصاری. (تهران: طهوری، ۱۳۷۳)، ۲۵۵-۲۱۵. در کتاب مصباح الهدایه نیز بدین موضوع پرداخته شده است. ر.ک؛ کاشانی ۱۳۷۳: ۲۵۵-۲۱۵.
- ۱۳- سلمی، ۱۹۴۵: ۱۱۷-۱۱۰. اصول شماره‌ی، ۱۵، ۲۱، ۲۳ و ۳۹.
- ۱۴- برای رویت شواهد شعری بیشتر، ر.ک؛ عراقی، ۱۳۸۸: ۸۴، ۱۳۶، ۱۹۹، ۲۳۳، ۳۰۳ و ۳۴۴.
- ۱۵- نگاه کنید به؛ سلمی، ۱۹۴۵: ۱۰۸-۱۰۷. اصل شماره‌ی ۱۳.
- ۱۶- همان: ۱۱۷. اصل شماره‌ی ۴۰.
- ۱۷- عراقی، ۱۳۳۸: ۸۴-۷۵.
- ۱۸- همان: ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۴۹، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۲۰، ۲۸۰ و ۳۳۳.

منابع

کتاب‌ها

۱. قرآن کریم
۲. ابن ندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۸۱). الفهرست. ترجمه‌ی محمدرضا تجدد. تهران. اساطیر.
۳. ابوالقاسمی، سیده مریم. (۱۳۸۴). نقد و بررسی سوانح العشاق. تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی.
۴. براون، ادوارد. (۱۳۵۱). تاریخ ادبی ایران (از سعدی تا جامی). ترجمه‌ی علی اصغر حکمت، تهران: ابن سینا.
۵. بقلی شیرازی، روزبهان. (۱۳۸۹). مشرب الارواح، ترجمه و شرح قاسم میرآخوری، تهران: آزاد مهر.
۶. پورجوادی، نصراله. (۱۳۷۲). مجموعه آثار ابوعبدالرحمن سلمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۷. پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۲). گمشده لب دریا. تهران. سخن.
۸. جامی، عبدالرحمان. (۱۳۸۶). نفحات الانس من حضرات القدس. تصحیح محمود عابدی، تهران: سخن.
۹. حاج سید جوادی، سیدکمال. (۱۳۷۶). نگرشی بر آثار عراقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۰. حلبی، علی اصغر. (۱۳۷۶). مبانی عرفان و احوال عارفان، تهران. اساطیر.
۱۱. چیمه، محمدآختر. (۱۳۷۲ خ/ ۱۹۹۴ م). مقام شیخ فخرالدین ابراهیم عراقی در تصوف اسلامی. اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
۱۲. رازی، نجم‌الدین. (۱۳۷۱). مرصادالعباد. به اهتمام محمد امین ریاحی. تهران. علمی و فرهنگی.
۱۳. ریتر، هلموت. (۱۳۷۹). دریای جان. ترجمه‌ی مهرآفاق بایبوردی. تهران. الهدی.
۱۴. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۳). ارزش میراث صوفیه. تهران. امیرکبیر.
۱۵. _____، _____، (۱۳۶۹). جستجو در تصوف. تهران. امیرکبیر.
۱۶. _____، _____، (۱۳۶۲). دنباله‌ی جستجو در تصوف. تهران. امیرکبیر.
۱۷. سجّادی، سیدضیاءالدین. (۱۳۸۳). مقدمه‌ای بر مبانی عرفانی و تصوف. تهران. سمت.
۱۸. _____، _____، (۱۳۷۰). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران. طهوری.
۱۹. سلمی، ابوعبدالرحمن. (۱۹۴۵ م). الملامتیّه و الصوفیه و اهل الفتوة، تصحیح ابوالعلاء عقیفی، بی‌جا، داراحیاء الکتب العربیه.
۲۰. سهروردی، شهاب‌الدین. (۱۳۶۸). عوارف المعارف. ترجمه‌ی ابومنصور اصفهانی. به اهتمام قاسم انصاری. تهران. علمی و فرهنگی.
۲۱. شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۶). قلندرینه در تاریخ. تهران. سخن.
۲۲. عراقی، فخرالدین. (۱۳۳۸). کلیات. مقدمه و تصحیح. سعید نفیسی، تهران. سنایی.
۲۳. _____، _____، (۱۳۷۲). مجموعه آثار، مقدمه، تصحیح و توضیح نسرین محتشم (خزاعی). تهران. زوار.
۲۴. عطّار، فریدالدین. (۱۳۷۴). تذکرة الاولیاء. به کوشش نیکلسون. تهران. انتشارات صفی علیشاه.
۲۵. عقیفی، ابوالعلاء. (۱۳۷۲). الملامتیّه و الصوفیه و اهل الفتوة، مجموعه آثار ابوعبدالرحمن سلمی، گردآوری نصراله پورجوادی.
۲۶. غزالی، ابوحامد محمد. (۱۳۷۴). کیمیای سعادت. به کوشش حسین خدیوچم. تهران. علمی و فرهنگی.

۲۷. قشیری، عبدالکریم بن هوزن. (۱۳۸۱). رساله‌ی قشیریه. ترجمه‌ی ابوعلی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران. علمی و فرهنگی.
۲۸. کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۶۷). مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه. تصحیح جلال‌الدین همایی. تهران. هما.
۲۹. مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۷۴). آفرینش و تاریخ. مقدمه، ترجمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران. آگاه.
۳۰. هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۷۳). کشف‌المحجوب، تصحیح والنّین ژوکوفسکی با مقدمه‌ی قاسم انصاری. تهران. طهوری.

مجلات

۱. اکبری، منوچهر و نجفی، علی. (۱۳۸۵). «ملامتیه و بازتاب اندیشه‌های ملامتی در شعر عرفانی (غزلیات عطار، عراقی و حافظ)». مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. شماره‌ی ۱۸۰.
۲. پایمرد، منصور. (۱۳۸۷). نگاهی به کتاب نقشی از مستی و مستوری، مجله‌ی «کتاب‌ماه»، شماره‌ی ۱۸.
۳. سیاه کوهیان، هاتف. (۱۳۸۸). «دیوانه‌نمایی و دیوانه‌نماها در مثنوی معنوی» فصلنامه‌ی ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی. سال پنجم. شماره ۱۵.
۴. مایل هروی، نجیب. (۱۳۶۶). اصطلاحات عراقی در گزاره‌ی سمناوی. نشریه‌ی «کیهان اندیشه». شماره‌ی ۱۴.
۵. محمودی، خیراله و حاجی‌پور، میثم. (۱۳۹۱). «کرده‌ام توبه به دست صنم باده فروش»، فصلنامه‌ی ادبیات عرفانی اسطوره‌شناختی، سال هشتم، شماره ۲۶.